شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال چهاردهم
۲۵ خرداد ۱۴۰۲
۲۶ ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۶۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۳۲:۰۰	نیمه شب شرعی	۲۲:۳۷:۵۹
غروب آفتاب	۱۸:۵۰:۳۲	اذان صبح فردا	۰۲:۲۵:۲۶
اذان مغرب	۱۹:۱۱:۵۵	طلوع آفتاب فردا	۰۴:۱۳:۳۳


شهرداری بیمارستان می‌سازد

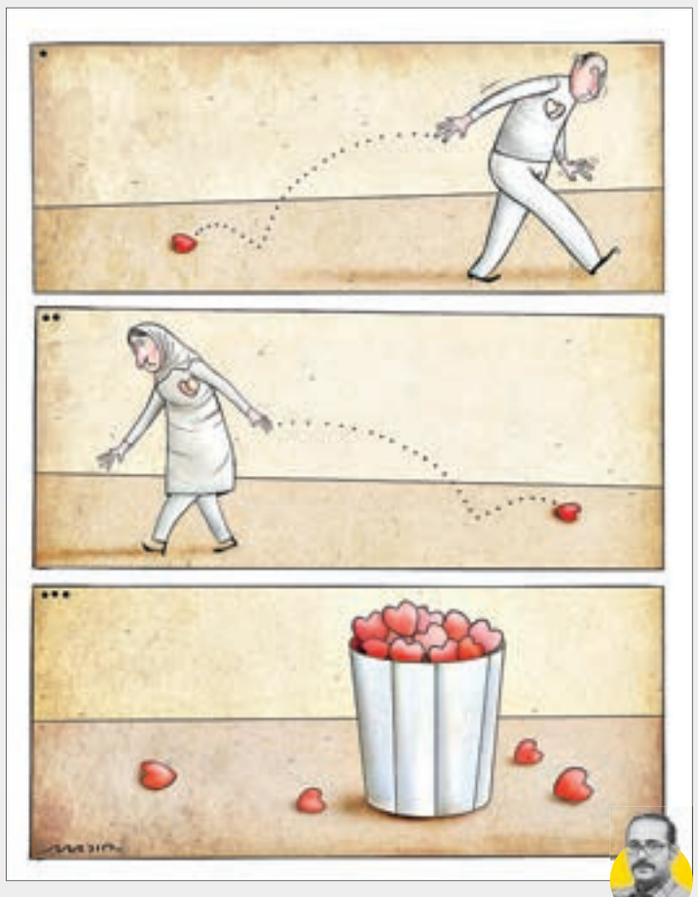


شهید

غلامعلی خورسند شریف

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۴/۴
تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۳/۲
محل تولد: تربت حیدریه
محل شهادت: جزیره مجنون

کارتون شهر



مجید ادیبی

بدون شرح ...

شوخی بی‌شوخی

شوینده هایی که فقط جیبمان را پاک می کنند



مهدی محمدی
طنزپرداز

خبرها حاکی از گران‌شدن شوینده‌هاست. البته خودتان را ناراحت نکنید، چون این شوینده ها کالای ضروری محسوب نمی‌شوند؛ به‌عنوان مثال همین شامپوها. درست است که روی بیشترشان نوشته است حاوی زینک و آهن و ویتامین های A و B و C و D و E ولی یک لحظه فکر کنید آیا می شود شامپویی که نهایت دوسه دقیقه روی موی سر است و بعد بلافاصله با آب داغ شسته می شود، در همان فاصله کوتاه بتواند تک تک این ویتامین ها را برساند به ریشه مو؟ به ویژه که آمپولی که زیر پوستمان هم می رود، آن چنان اثر ندارد، چه برسد به شامپو که کلا یک کف است که حتی ممکن است به سطح پوستمان هم نرسد.

اسپری شیشه پاک کن هم ضروری نیست. آدم کلی زحمت می کشد و پیس پیس شیشه پنجره را اسپری می زند و دستمال می کشد، اما خودمانیم، چه فایده ای دارد؟!

همچنین، برای تمیزکردن سرویس بهداشتی این همه مواد شوینده استفاده می شود، ولی وقتی تمیز می شود، دیگر آدم حیفش می آید از سرویس استفاده کند و به دلیل نرفتن به سرویس گرفتار سنگ مثانه و سنگ کلیه می شود.

پودر لباس شویی هم که خودتان می دانید. در این گرانی که خریدن یک پیراهن آستین کوتاه دشوار است، پودر لباس شویی باعث می شود تا روپود لباس از هم بپاشد.

البته شاید دل سوز باشید و بگویید خب ما اگر کلا هیچ شوینده ای نخریم که آن مغازه های شوینده و بهداشتی ورشکست می شوند. از همین تریبون به شما می گویم که اصلا وابدا نیازی به نگران شدن نیست، چون آن ها هر چیزشان که فروش نرود، به نفعشان است، چون اگر بخواهند دوباره همان جنس را بیاورند، باید حتی از قیمت فروش قبلی خودشان هم گران تر بخرند.

در پایان هم کتاب های حاوی بدآموزی را که در آن ها گفته می شود «من و داداش و بابام و عموم، هفته ای دوبار می ریم حموم»، از دسترس کودکان دور نگه دارید و هر چیزی را هم خواستید شست وشو دهید، فقط گربه شور کنید.

چکامه

با داده قناعت کن و با داد بزی
در بند تکلف مشو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن، غصه مخور
درکم ز خودی نظرکن و شاد بزی

رودکی

اول شخص

تا سر به بدن باشد، این جامه کفن باشد

درباره شهید محمد بخارایی، از اعضای هیئت مؤتلفه اسلامی و عامل ترور حسنعلی منصور که در ۲۶خرداد۱۳۴۴ به دست نیروهای پهلوی به شهادت رسید



نویسنده
آزاده چشمه‌سنگی

محمد بخارایی، فرزند دوم یک خانواده یازده نفره بود. او در پایان دوران مدرسه، از دل جلسات اخلاقی مسجد دروازه غار تهران با رضا صفارهرندی آشنا شد. صمیمیت و دوستی این دو از آموزه های اخلاقی منبر حاج علی اصغر صفارهرندی، برادر رضا صفارهرندی، به آگاهی درباره نهضت امام خمینی(ره) منجر شد و رفته رفته به همکاری در هیئت های مؤتلفه اسلامی (که در سال ۱۳۸۲ به حزب مؤتلفه اسلامی تبدیل شد) گرایید. درحالی‌که محمد بخارایی و رضا صفارهرندی با همراهی محمدصادق امانی و مرتضی نیک نژاد در بیابان های اطراف تهران مشغول تمرینات نظامی و کار با اسلحه بودند، روزنامه ها از تصویب قانون کاپیتولاسیون در مجلس خبر می دادند؛ قانونی که به تأیید حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت، تصویب شد و به موجب این معاهده بین المللی، مأموران دیپلماتیک کشورها ازجمله آمریکا، در صورت انجام جرم از تعقیب در کشور ایران مصون بودند و باید در کشور خودشان محاکمه می شدند. این قانون را آمریکایی ها برای سهولت فعالیت اتباع و مستشارانشان در ایران در نظر گرفته بودند تا به این ترتیب هیچ آمریکایی در خاک ایران تعقیب قضایی نشود. قانونی که سراسر تبلور استعمار و تحقیر ایران بود و جرقه ای بر انبار باروت انقلابیونی می انداخت که مدت ها با رهبری حضرت امام(ره)، هشیار و آماده شده بودند. به این ترتیب، هنگامی که اعضای مؤتلفه اسلامی از بازدارندگی حاکم وقت با اعلامیه ها و هشدارهای پیاپی ناامید شدند، چاره را در مبارزه یافتند و با طراحی نقشه ترور حسنعلی منصور، جانشان را در دست گرفتند و برای انجام وظیفه شرعی خود، به میدان جهاد پا گذاشتند.



محمد بخارایی که عضو تیم اجرایی بود، مأموریت شلیک مستقیم به منصور را عهده دار شد. ظهر یکم بهمن ۱۳۴۳ که رادیو اعلام کرد حسنعلی منصور به دست جوانی بیست ساله با نام محمد بخارایی ترور شد، خانواده بخارایی برای نخستین بار از ابعاد پنهان فرزند آرام و مبارز و مؤمنشان آگاه شدند.

مأموران حکومتی که به‌گواه اسناد ساواک، از سکوت محمد برابر پرسش ها ملول شده بودند، به خانه بخارایی ریختند و از فرط استیصال حتی مادر محمد را به بازداشتگاه بردند.

و در نهایت با دستگیری سایر اعضا یعنی محمدصادق امانی همدانی، رضا صفارهرندی و مرتضی نیک نژاد، هر چهار نفر به اعدام محکوم و در ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ به دست نیروهای پهلوی تیرباران شدند و به شهادت رسیدند.

شانه‌به شانه شهید بخارایی، ۳مبارز انقلابی دیگر توسط رژیم پهلوی به شهادت رسیدند

شهید محمدصادق امانی همدانی



متولد ۱۳۰۹ در محله پاچنار تهران بود. پدرش از بازاریان مؤمن و اهل فضل و مبارز انقلابی بود و به دنباله روی از منش پدر، به‌موازات کار در بازار تهران، به تحصیل در علوم فقهی نیز مشغول شد. سپس با احیای مسجد شیخ علی، پایگاهی برای آگاهی و برگزاری کلاس‌های اخلاق و تفسیر قرآن برای نوجوانان محل ایجاد کرد. هنگامی که با سیدمجتبی نواب‌صفوی آشنا شد، با فداییان اسلام ارتباط گرفت و اندکی بعد به مدد رهنمون‌های حضرت امام(ره) هیئت مؤتلفه اسلامی، را تأسیس کرد و رهبری شاخه نظامی آن را به عهده گرفت. او که در سازمان‌دهی قیام تاریخی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز نقش مهمی داشت، طراح عملیات ترور حسنعلی منصور بود و پس از انجام ترور، به‌وسیله مأموران پهلوی تعقیب و دستگیر شد و به شهادت رسید.

شهید رضا صفارهرندی



آشنایی او با محمد بخارایی و مرتضی نیک نژاد از مسجدی آغاز شد که برادرش، حاج علی اصغر صفارهرندی، روحانی آن بود. رضا روزها در مغازه پارچه فروشی برادرش کار می کرد و شب‌ها درس می‌خواند. با تشکیل هیئت مؤتلفه اسلامی، به‌واسطه دوستی با بخارایی و نیک نژاد، به این حزب جذب شد و به دنبال سخنرانی تند حضرت امام(ره) علیه شاه در سال ۱۳۴۱ و تبعید ایشان، انگیزه انتقام و مبارزه علیه حکومت در او پدیدار شد. به‌این ترتیب، با همکاری اعضای حزب در روز ترور، پشتیبانی محمد بخارایی را برعهده گرفت و موفق شد پس از انجام عملیات از صحنه خارج شود؛ اما هنگام بازگشت به محل سکونتش، وقتی که قصد داشت وسایلش را بردارد و به مخفیگاه برود، مأموران شاه دستگیرش کردند.

شهید مرتضی نیک نژاد



متولد جنوب شهر تهران بود و در مغازه گالش‌فروشی کار می کرد. در جلسات اخلاق حاج علی اصغر صفارهرندی، با شهید محمد بخارایی و رضا صفارهرندی حشر و نشر داشت و رفته‌رفته با هیئت مؤتلفه اسلامی آشنا شد. او در روز عملیات مأموریت داشت حواس محافظان حسنعلی منصور را از بخارایی پرت کند و به این ترتیب با تیراندازی به ماشین حامل منصور، امکان فرار محمد بخارایی را مهیا کرد، اما با وجود فرار از صحنه، همراه صفارهرندی دستگیر شد. در جلسه محاکمه، مرتضی نیک‌نژاد که به‌علت وخامت وضع جسمی قادر به حرکت نبود، توسط مأموران روی برانکارد حمل و در جلسه حاضر شد و درحالی که روی نیمکت دادگاه دراز کشیده بود، مانند سایر یارانش به اعدام محکوم شد و درنهایت به شهادت رسید.

سه کنج شهر

میلان ترکمن ها

درباره محله ای که آدم هایش در خانه ترکمنی حرف می زنند و در کوچه فارسی



حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

قدیمی ها یادشان هست که همه «مهرآباد» زمین کشاورزی بود؛ زمین چغندر و گوجه. قنات های پرآب مهرآباد، زمین هایش را پربار و حاصلخیز کرده بود. قدیمی ها این را هم یادشان هست که چندین و چند خانواده غریب هم آمده بودند و همان جا در همان زمین ها کارگری و کشاورزی می‌کردند؛ خانواده هایی با لهجه‌ای غریب که از جایی دور آمده بودند.

انقلاب بلشویکی روسیه و شکل گیری اتحاد جماهیر شوروی و روی‌کارآمدن کمونیست ها، در چندین و چند مقطع تاریخی، خانواده های فراوانی را از دل آن سرزمین های دور و نزدیک، به جغرافیای امن و آشنای ایران کشاند. خانواده های ایرانی تبار مهاجری که از روسیه به ایران آمده‌اند، فصل مهمی از کتاب تاریخ این سرزمین را شامل می شوند، به‌ویژه بسیاری از هنرمندان نقاش و موسیقی‌دان و مجسمه‌ساز، در همین خانواده‌ها ریشه دارند.

بسیاری از ترکمن ها هم در همان مقاطع از دشت های وسیع ترکمنستان خودشان را به سرحدات ایران زمین رساندند؛ به جایی که گوشه هایی از خراسان تاریخی را شامل می شد؛ به «عشق آباد» که آن قدرها از «لطف آباد» و «باجگیران» دور نیست و به «مرو» (یا به گویش ترکمن ها «ماری») و «سرخس» که شهری است که در دو سوی مرز گسترده شده است؛ هرچند تاریخ تعامل ما و ترکمن ها محدود به این دهه ها و سده ها نیست. ترکمن های مهرآباد هم قبل از آنکه از روستاهای سرخس بیایند تا مهرآباد مشهد، از اطراف ماری و عشق آباد به سرخس ترکمنستان آمده بودند و سودای زیستن در کشور مسلمان، آن ها را به این سوی مرز به روستاهای ترکمن‌نشین سرخس ایران کشانده بود. در مهرآباد اما ترکمن ها غریب بودند، به‌ویژه نحوه زیست آن ها و هم‌گرایی ویژه‌شان فضای کمی برای تعامل و ارتباط باقی می‌گذاشت.

حالا دست‌کم نیم‌قرن از آن سال ها گذشته است. ترکمن های مهرآباد، مثل ما مشهدی هستند. نوه ها و نبیره های ترکمن ها حالا در مهرآباد، نزدیک هم خانه دارند، در خیابانی که به نام خودشان خوانده می شود. «میلان ترکمن ها» محله ترکمن نشین مشهد است با اهالی پیر و جوانی که همه زبان ترکمنی را هم مثل فارسی، روان صحبت می‌کنند. به‌قول خودشان، در خانه ترکمنی حرف می‌زنند و در کوچه و خیابان و مدرسه و دانشگاه، فارسی. ترکمن های مشهدی که شاخه‌ای از ترکمن های «سالور» هستند، حالا حسابی در مشهد و فرهنگش جا گرفته‌اند. با وجود این، هنوز هم کم‌وبیش آداب و رسوم خودشان را دارند. مسجد ترکمن ها جایی است که به‌ویژه در اعیاد مذهبی می‌شود بخشی از این آداب و رسوم را در آن تماشا کرد.

روایت روز

عطر یاس و گل‌های شمعدانی مادربزرگ



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

بعدازظهرهای بهار و تابستان که کم کم آفتاب بساطش را از حیاط خانه جمع و خنکای نسیم از لابه‌لای درختان صورتمان را نوازش می کرد، رفته‌رفته زمان دلبری یاس تکیه‌زده به دیوار حیاط خانه بود و آب‌پاشیدن روی نعناها و ریحان‌های تازه باغچه و عطر خوش شب بوهایی که می‌توانست از هر آدم دل‌سختی، شاعری احساساتی و رمانتیک بسازد. خانه مادربزرگم پر از شمعدانی هایی بود که خودش تک‌تکشان را قلمه می‌زد و باغچه‌اش سرشار از عطر گل هایی بود که آن‌ها را سروسامان داده بود؛ عطری که پس از سال ها هنوز در مشامم مانده و کافی است از کوچه‌ای قدیمی عبور کنم تا به‌بهانه عطر اقاقیا یا یاس خانه‌ای قدیمی، دوباره برایم عطر همه آن گل‌ها تداعی شود. سال‌هاست که جای آن خانه را ساختمانی مرتفع گرفته و آن شمعدانی‌ها را هم باد با خود برده است، اما آن نوستالژی، پیوندی دیرینه با دلی دارد که کودکی‌هایش شبیه خیلی از هم‌نسل‌هایش در خانه‌ای که پله‌هایش، پنجره‌هایش و ایوانش گلدان داشت و دیوارهایش پیچک و یاس را در آغوش گرفته بود، گذشته است. کودکی هایی که در فوت کردن های شیطنت‌آمیز در گل های شیپوری گذشت و با قهقهه‌زدن با بازوبسته کردن دهان گل‌های میمون سپری شد و با بوی یاس و گل‌های محمدی لای دفترهای خاطرات گذشت. حالا این روزها بیشترمان در زندگی‌های آپارتمانی به‌گلدان های کوچک و بزرگ پناه می‌بریم و هرکسی در گوشه‌ای از خانه‌اش، روی تراس‌ها و پشت پنجره‌ها و روی میزها گلدان های رنگین می چیند تا در این عصر آهن و دود از این حال خوب بی‌بهره نباشد. یادمان نرود آن عطر خوشی که بی‌دریغ از گل‌های درون گلدان‌هایمان یا از سرسبزی گیاهان و درختان محیط زندگی‌مان می گیریم، غنیمتی ارزشمند است که باید در شلوغی روزمرگی‌هایمان مراقبش باشیم، پیش از اینکه آن‌ها هم نوستالژی شوند.

روایت یک قاب

شناور در افسون طبیعت



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

ساده انگارانه ترین برخورد با عکاسی این است که عکاسی را صرفا ابزار و واسطه ای برای ثبت اتفاقات و وقایع بدانیم. به همین دلیل باید بدانیم عکاسی از جایی برای عکاس آغاز می‌شود که دوربین با اندیشه و جهان‌بینی او آمیخته شود. دوربین درواقع ابزاری می شود برای نشان دادن جهانی که عکاس کشف کرده است. درست همین نقطه، فردیت عکاس را می سازد. چنین عکسی به ما از چگونگی رابطه عکاس و دنیا می گوید و دنیایی را به بیننده نشان می دهد که شبیه آن را در کمتر موقعیت و مجالی تجربه کرده است. حمیدرضا امیری متین، عکاس جوان و مستعد همدانی، از آن دسته عکاسانی است که جهانی منحصربه فرد را در قاب هایش به تماشا می گذارد. او رابطه ای شهودی با طبیعت برقرار کرده است و دوربینش آینه ای است برابر دیگران برای نمایش آنچه طبیعت نشانش می دهد. من این بار نمی خواهم به متن عکس و خوانش آن بپردازم، بلکه می خواهم به کشف رابطه یک عکاس و جهان اطرافش بپردازم. هم‌نشینی رنگ ها در تقسیم قاب به دو رنگ زرد و سبز و چیدمان خاکستری تنه درختان که باعث ایجاد عمق در این عکس شده است، به اندازه کافی خودش را جلوه می دهد. عکس هیچ چیز پیچیده ای ندارد و کارستان امیری دیدن و ثبت چنین سادگی عمیقی است، به طوری که گویی با یکی از شعرهای سهراب سپهری روبه رو هستیم. عکاس دل باخته فرم، هندسه و لحظه های پنهان طبیعت است. همین رفاقت و پرسه زنی در دل طبیعت باعث شده است هربار، طبیعت یکی از میلیون ها زیبایی اش را که از دیگران پنهان مانده است، برای او آشکار کند و هدیه دهد.

استیون فاولر، نویسنده و منتقد هنری، می گوید: شعر و عکاسی به عنوان دو شکل بیان هنری، می توانند یک داستان یا روایت را بدون قطعیت یا بدون توصیف بی روح انتقال دهند. بااین حال، هر دو فعالیت شعر یا عکاسی هنوز هم به عنوان کارهای فردگرایانه درک می شوند که در جدایی از سایر فعالیت های خلاقانه رخ می دهند. مفاهیم ترکیب، زبان، نور، صدا، فضا و روایت خود را به عنوان عناصر اساسی در هر دو هنر نشان می دهند. ازاین رو، دوربین برای امیری نقش قلم را دارد که شعرهایش را به تصویر می کشد. هرکدام از قاب های او می تواند مابه ازای شعری از سهراب باشد. اندیشه او در افسون طبیعت شناور است، به سان این شعر سهراب:
کار ما نیست شناسایی «راز» گل سرخ...

